

بیتا حداد

تونل وحشت مشاهیر

دوران دریا
و گنجگاری در
کارائیب

هوپا
Hoopa



زوران دریایی

وگنرکاری در
کارا ئیب

مایکل کاکس

تصویرگر: کلایو گادارد

مترجم: هدا توکلی



PIRATES AND THEIR CARIBBEAN CAPERS

Text © Michael Cox 2007,2009

Illustrations © Clive Goddard 2007,2009

Persian Translation © Houpa Publication, 2021

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن، Scholastic، خریداری کرده است.



رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟
یعنی نشر هوپا از نویسنده‌ی کتاب، مایکل کاکس و ناشر خارجی آن، اسکولاستیک، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه‌جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است. اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت مایکل کاکس این کار را کرده است.



هوپا
Hoopa

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی.
صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰
www.hoopa.ir info@hoopa.ir
همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
استفاده از متن این کتاب فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.



سرشناسه: کاکس، مایکل، ۱۹۴۹ - م.
Cox, Michael
عنوان و نام پدیدآور: زردان دریایی و گندکاری در کارائیب
نویسنده: مایکل کاکس؛ تصویرگر: کلایو گادارد؛ مترجم هدا توکلی.
مشخصات نشر: تهران، نشر هوپا، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۲۰۸ ص.
فروست: تونل وحشت مشاهیر.
شابک: ۱-۲۴۳-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸-۳-۴۲۱-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸
یادداشت: عنوان اصلی: Pirates and their Caribbean capers.
موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی-- قرن ۲۱م.
موضوع: Young adult fiction, English-- 21st century
شناسه افزوده: گادارد، کلایو، تصویرگر
Goddard, Clive
شناسه افزوده: هدا، توکلی، هدا، ۱۳۶۱ - مترجم
رده بندی کنگره: PZV
رده بندی دیویی: ۸۲۳۹۲ [ج]
شماره کتابشناسی ملی: ۷۵۹۰۹۷۳

تونل وحشت مشاهیر

زردان دریایی

و گندکاری در کارائیب

نویسنده: مایکل کاکس
تصویرگر: کلایو گادارد
مترجم: هدا توکلی
ویراستار علمی: محمدعلی جعفری
مدیر هنری: علی بخشی
طراح گرافیک متن: بهار یزدان‌سپاس - سحر احدی
طراح گرافیک جلد: سندس حمیدیان
چاپ اول: ۱۴۰۰
تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۵۵۰۰۰ تومان
شابک دوره: ۱-۲۴۳-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸-۳-۴۲۱-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸
شابک: ۱-۲۴۳-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸-۳-۴۲۱-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸





فهرست

۹	پیش‌گفتار
۱۲	چرا دزد دریایی شده؟
۲۵	هنری مورگانِ مخوف و حقه‌های زیرکانه‌ی نکبتی‌اش
۵۶	ویلیام دَمپی‌یر و ماجراجویی‌های بزرگ و افتضاحش
۸۳	زندگی به‌عنوان یک دزد دریایی
۹۶	کاپیتان کید و سطل لعنتی‌اش
۱۱۵	بَلک بارت و دوران ترس و وحشت بی‌سابقه‌اش
۱۳۹	همه‌چیز در یک روز کاری
۱۴۵	آنه بانی و اخلاق آتشینش
۱۷۳	ریش‌سیاه و موهای وحشتناک سیخ‌سیخی‌اش
۱۹۵	قوانین بریتانیا... و نابودی دزدان دریایی
۱۹۸	اسامی آدم‌ها و مکان‌ها



با شلاق نه‌تکه دخل لانگ جان سیلور را بیاور، کاپیتان پاگواش را کله پاکن توی استخر بچه‌ها و به کاپیتان هوک بگو دستکش زنجیری‌اش را ببندازد دور! آخر آن‌ها دزدان دریایی واقعی نیستند، شخصیت‌های ساختگی توی قصه‌هایند. آن‌ها در کنار آدم‌هایی مثل هنری مورگانِ مخوف، ویلیام دمپی‌یر، کاپیتان کید، بارت سنگدل، آنه بانی، ماری رید و ریش‌سیاه‌دسته‌ای از دریانوردهای گوگولی‌مگولی‌اند که اگر با جماعت بوکانی‌های واقعی چشم‌توچشم بشوند، خودشان را خیس می‌کنند.



۱. دزدان دریایی دریای کارائیب.

دزدان دریایی واقعی هزار برابر بدجنس تر و وحشی تر و مرموزتر از ماجراجوهای توی کتاب داستان‌ها بودند. این جماعت سلطان دریاها بودند، قوانین را زیر پا می‌گذاشتند، با دوز و کلک کشتی‌های جنگی را مال خودشان می‌کردند و ترس می‌انداختند به دل دریانوردهای بیچاره؛ از باهاماس تا برزیل و از کارولینا تا چین.

بین سال‌های ۱۵۰۰ و ۱۷۳۰، دریای کارائیب حسابی پر بود از راهزنان دریا‌های آزاد. آن‌ها جوری بریز و پاش می‌کردند و کیا و بیایی راه انداخته بودند که انگار فردایی در کار نیست؛ خب، برای خیلی از آن‌ها فردایی هم نبود، چون اغلب به دار آویخته می‌شدند، تکه تکه می‌شدند، غرق می‌شدند یا در جزیره‌ای دورافتاده رها می‌شدند. حالا بگذریم که بعضی‌هایشان غذای کوسه‌های گرسنه می‌شدند. اما این وسط آن‌ها یک سری ماجراجویی داشتند که جک اسپارو به خواب هم نمی‌دید.

و برخلاف دزدان دریایی‌الکی، آن‌ها گروه‌های شش‌هفت نفری از آدم‌های بی‌مغز نبودند که دور یکی دو تا قایق فلک‌زده و رجه‌وورجه می‌کنند. بعضی وقت‌ها بیشتر از هزار تا بوکانی جیغ‌جیغوی پرسروصدا در رودخانه‌ها حرکت می‌کردند و لنگر ناوگان‌های عظیم کشتی‌هایشان را می‌انداختند و به شهرها حمله می‌کردند، با تفنگ‌هایشان شلیک می‌کردند، قمه‌هایشان را تکان‌تکان می‌دادند و فحش‌هایی می‌دادند که طوطی‌گر هم از خجالت آب می‌شد و

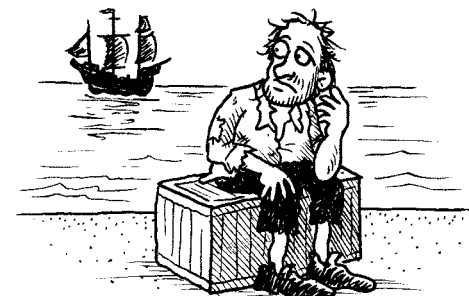


می‌رفت توی زمین. و تازه بعضی از این دارودسته‌های آدمکش شرور دیوانه را دخترها هدایت می‌کردند؛ زنان نترسی که گروه‌هایشان را با اراده‌ای آهنین فرمانروایی می‌کردند و لرزه می‌انداختند به جان بوکانی‌های بزرگ‌تر از خودشان.

پس اگر می‌خواهی بفهمی...

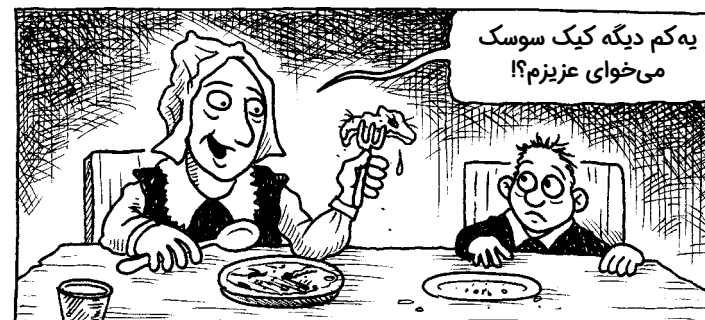
- چرا هنری مورگان مخوف کفش‌های خودش را خورد؟
- چرا ویلیام دمپی‌یر با یک گاو دور گردنش این‌ور و آن‌ور می‌رفت؟
- چرا کاپیتان کید را دوبار حلق‌آویز کردند و بعد سر تا پایش را قیر گرفتند؟
- چرا فرش زندان نیوگیت هیچ‌وقت دست از وول خوردن برنداشت؟
- کجای دنیا می‌توانی خوش‌مزه‌ترین و شیرین‌ترین موش‌ها را بخری؟
- کی گوش سیدی بزه را گاز گرفت؟
- چطور یک خوشه انگوز بلک بارت را تبدیل به یک روح سوراخ‌سوراخ کرد؟
- چرا تمیزبودن زیر کشتی برای دزدان دریایی خیلی مهم بود؟
- چطور مثل دزدان دریایی بمب‌های بوگندو درست کنیم؟
- کاپیتان کید گنجش را کجا دفن کرد؟

... و قایق‌قایق ترسناک و داستان‌هایی از شرارت‌های دریایی - حالا زندگی‌نامه‌های خونین و مرگ‌بار به کنار - بله، اگر می‌خواهی از این چیزها سر دربیآوری، بادبان‌هایت را باز کن، لنگر را بکش و بزن به آب و آماده باش برای ملاقات با دزدان خون‌خوار دریای کارائیب!



چرا دزد دریایی شدم؟

۱. آن زمان‌ها که دزدان دریایی ما در تونل وحشت مشاهیر شروع می‌کردند به شرارت و شلتاق در دریاها، آزاد، معمولاً بهشان می‌گفتند زندگی سخت و خشن و کوتاه است (به احتمال خیلی زیاد بهشان می‌گفتند مثل بابات باش). هر روز برای زنده ماندن تلاش می‌کردند. بیشتر مردم هیچ آموزشی ندیده بودند، از مراقبت‌های بهداشتی محروم بودند، هیچ پولی در بساط نبود و خبری هم از امنیت اجتماعی نبود.



۲. همه‌جا پر بود از بیماری و خطر و خشونت و شرارت. اگر به تولد شش‌سالگی‌ات می‌رسیدی، باید کلاهت را می‌انداختی بالا! از بین صد تا بچه‌ای که موفق می‌شدند زنده به دنیا بیایند، سی‌وشش‌تایشان قبل از اینکه به شش‌سالگی برسند عمرشان را می‌دادند به شما. اگر به شش‌سالگی می‌رسیدی، چشم به هم می‌زدی و احتمالاً خودت را می‌دید

که داری روزی چهارده ساعت در مزرعه یا معدن جان می‌کنی؛ جایی که یا اربابت کتکت می‌زد یا در جریان یکی از اتفاق‌های فجیعی که با نظم و ترتیب نگران‌کننده‌ای می‌افتادند، آتش‌ولاش می‌شدی.

۳. رو آوردن به دله دزدی برای بهتر کردن اوضاع زندگی چیزی بود که هیچ‌رقمه نباید می‌رفتی سمتش. آن روزها، سیاست شدت عمل حکم فرما بود و بابت کوچک‌ترین خلافی دودمانت را به باد می‌دادند. بابت دزدیدن یک تکه نان می‌توانستند: الف) تو را ببندند به یک گاری و در خیابان‌ها شلاقت بزنند. ب) با یک تکه آهن گداخته داغت بکنند. پ) گوش‌هایت را میخ کنند به قاپوق، درحالی‌که جماعت اراذل و اوباش جیغ جیغو غذاهای مانده پرتاب کنند سمتت. ت) از گردن آویزانت کنند تا حسابی دست‌وپا بزنی و بعد حسابی بمیری... این‌ها همه بستگی داشت که قاضی سرکیف باشد یا نه.



خب، به‌خاطر همه‌ی این چیزها که به سر ملت می‌آمد، عجیب نبود که از هر ۱۰۰ نفر، ۷۵ نفر قبل از اینکه برسند به بیست‌وشش‌سالگی می‌مردند.

فرار!

حالا چه کار می‌توانستی بکنی تا زندگی مزخرفت را از این بردگی و بدبختی دریاواری؟ چطور است فرار کنی به دریا؟ خب، خیلی‌ها این کار را کردند. اول از همه اینکه درآمدش بهتر بود! اگر می‌رفتی توی نیروی دریایی سلطنتی، هر هفته بدون استثنا یک پوند درآمدت بود؛ دو برابر رفقایت که در معدن‌ها و کارخانه‌ها و لای کپه‌های پهن جان می‌کنند.

۱. نوعی وسیله‌ی شکنجه.

- وقتی حواست نیست، آن یک شیلینگ پادشاه را یواشکی می‌گذارند توی جیب، بعدش می‌گویند...



به عبارت دیگر، تو پیش پیش حقوقت را برای کل کاری که قرار است توی ناوگان دریایی انجام بدهی قبول کرده‌ای.

- برایت یک لیوان نوشیدنی می‌خرند و یک شیلینگ پادشاه را می‌اندازند تویش؛ اگر آن را بخوری، داوطلب حساب می‌شوی! بعضی از مغازه‌ها ته لیوان‌های مفرغی‌شان را شیشه‌ای می‌کردند تا مردم گول نخورند. بعضی‌ها هم همچنان آن لیوان‌های قدیمی را داشتند.
- حواست را که حسابی پرت کردند بعدش کشان‌کشان می‌برندت داخل کشتی.

• یا اگر بازیگوشی‌شان گل کند، خیلی راحت آن یک شیلینگ پادشاه را نگه می‌دارند برای خودشان و آن قدر کتکت می‌زنند تا از حال بروی و بعدش چیزی که تو یادت می‌آید این است که توی یک کشتی جنگی بیدار شده‌ای. آن وقت زندگی جدیدت را همراه با رنج و گرفتاری و بدبختی بیشتر شروع می‌کردی.



علاوه بر این، سفرهای خارجی به جاهای هیجان‌انگیز هم در کار بود. حالا بماند که توی هر بندر ماجراجویی‌های عشقی هم انتظارت را می‌کشیدند. اگر هنوز هم درمورد زندگی روی دریا دویه‌شکی، «گروه سربازگیر» خوش‌حال می‌شود در تصمیم‌گیری کمکت کند.

گروه سربازگیر

گروه سربازگیر معمولاً شامل حدود هشت تا آدام قلچماق بود که در بریتانیا دوروبر بندرها پرسه می‌زدند و دنبال نیروهای دریایی تازه می‌گشتند. اگر تو آدم خوش‌بینیه‌ای به نظر می‌رسیدی و سن و سالت بین چهارده تا پنجاه بود، بی‌بروبرگرد به عنوان داوطلب (هه‌هه!) نیروی دریایی سلطنتی می‌افتادند دنبالت.



آن‌ها برای اینکه متقاعدت کنند داوطلب شوی...

- یک شیلینگ پادشاه به تو می‌دهند - که پول زیادی است برای آدم



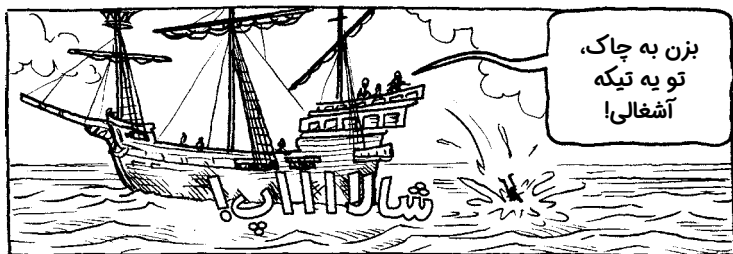
۱. سکه‌ای که به هرکس که عضو ارتش یا نیروی دریایی بریتانیا می‌شد می‌دادند. «فلانی شیلینگ پادشاه را گرفته» کنایه‌ای بود از اینکه عضو ارتش شده.

پس چرا در نمی‌روی... دوباره!

خب حالا این تویی، سوار کشتی خودت، احساس می‌کنی زندگی نمی‌تواند بدتر از این باشد، که این اتفاق می‌افتد! یکهو توپ‌ها شروع می‌کنند به نعره کشیدن و تفنگ‌ها به صدا درمی‌آیند و خروار خروار دزد دریایی می‌ریزند توی کشتی‌ات. چند لحظه بعد، با بی‌رحمی هرچه تمام‌تر صاحب تو و بقیه‌ی خدمه‌ی کشتی می‌شوند. اما حتی در بدترین شرایط هم اغلب فرصت‌هایی وجود دارد. سردسته‌ی دزدان دریایی هوار می‌کشد: «ما به نیروهای جدید نیاز داریم!» بعدش مسئول استخدام دزدهای دریایی (البته فکر نکنی آن روزها همچین چیزهایی وجود داشت) شروع می‌کند تبلیغ کردن: «هیچ‌کدوم از شما ملوان‌ها دلش می‌خواد به ما دزدهای دریایی ملحق بشه؟»



اگر تصمیم می‌گرفتی دزد دریایی بشوی، یا آن‌طور که گفته می‌شد قاتی دارودسته‌ی دزدها بشوی، قاعدتاً می‌توانستی انتظار...
 • رفتار عادلانه‌ای از مقامات ارشدت داشته باشی و در همه‌ی تصمیم‌گیری‌ها نظر خودت را بگویی. توورفقاییت می‌توانستید حتی رأی‌گیری کنید برای کاپیتانان که اگر به درد این شغل نمی‌خورد یکی دیگر بیاید جایش.



• یک کار مختصر؛ کشتی‌های دزدان دریایی همیشه یک عالمه خدمه داشتند.

مقررات در ناوگان دریایی خیلی سختگیرانه بود و وقتی داوطلب می‌شدی، راه برگشت نداشتی. یا باید هر کاری بهت می‌گفتند می‌کردی یا خونت پای خودت بود، که دیگر معلوم نبود از کجا سر دریاوری! بابت ناچیزترین قانون شکنی، مثل خوابیدن موقع کار یا دزدیدن یک ذره غذای اضافه ممکن بود...

• تو را از دست از بادبان یا دکل کشتی آویزان کنند.
 • به قصد کُشت شلاقت بزنند و بعدش روی زخم‌هایت نمک و سرکه بمالند.
 • انگشتت را توی یک وزنه‌ی بیست و پنج کیلویی فروکنند و مجبور کنی آن را بکشی.

• مجبور کنی سوسک قورت بدهی.
 • دندان‌هایت را خرد و خاکشیر کنند و بعد یک قفل آهنی بچپانند توی دهانت. این‌ها همه تنبیه‌هایی‌اند که ملوان‌ها در گذشته تحمل می‌کردند. علاوه بر همه‌ی این‌ها، طرف دائم با چوب‌دستی و شلاق از فرماندهان کتک می‌خورد و تازه مجبور بود یک فکری هم بکند برای طوفان و بیماری و غرق شدن و گرمای سوزان و سرمای استخوان‌سوز و کار مدام. خطر مرگ بر اثر بیماری، غرق شدن یا خشونت هم همیشه بیخ گوشت بود. (حالا نظرت درباره‌ی یک پوند در هفته چیست؟)
 در مقایسه با زندگی در ناوگان بازرگانی، نیروی دریایی سلطنتی خود بهشت بود!



و حتی اگر همچنان علاقه‌ای به زندگی دریانوردان نداری، خب، ممکن است کسانی که تو را اسیر کرده‌اند پیشنهادی بهت بدهند که نتوانی رد کنی و کارت بکشد به آنجا که دزد دریایی بشوی.



آب‌های اسپانیایی

اگر دزد دریایی می‌شدی، به احتمال زیاد از جایی در دنیا سر درمی‌آوردی که به «آب‌های اسپانیایی» معروف بود، البته به شرط اینکه از قبل آنجا نبوده باشی. این امپراتوری عظیم، با فرماندهی اسپانیایی‌ها، شامل کل آمریکای مرکزی و جنوبی بود و بیش از سیصد سال دوام آورد. اسپانیایی‌ها توانستند از این سرزمین کلی پول به جیب بزنند، طوری که اگر در یک هفته پنج هزار بار بلیت لاتاری‌شان برنده می‌شد این قدر در نمی‌آوردند.



و گذشته از این، آن‌ها این قلمرو طلایی را تقریباً اتفاقی پیدا کرده بودند...

• هر سال، بدون استثنا، حدود چهارهزار پوند پول درمی‌آوری (که به پول امروز تقریباً می‌شود چهار میلیون پوند)؛ این دوازده برابر پولی بود که به رئیس کمپانی قدرتمند هند شرقی در بمبئی می‌دادند و یک‌عالمه بیشتر از چهارهزار برابر پولی است که تو از کارکردن در مزرعه عایدت می‌شد! خب، در دنیایی که تو را برای دزدیدن یک شیلینگ حلق‌آویز می‌کردند، بهتر بود قاتی دارودسته‌های ده‌هزارنفری بشوی تا جرم و جنایت‌هایت ارزشش را داشته باشند.

غیر از این مزایای هیجان‌انگیز، تو از این‌ها هم خوشت می‌آید...

• یک زندگی آزاد و هیجان‌انگیز؛ کل اقیانوس‌های دنیا را بگردی، بیست و چهارساعته مشغول خوش‌گذرانی باشی و هر بار به‌عنوان جایزه، کشتی‌های تصرف‌شده را غارت کنی و تا دلت بخواهد می‌توانی فسق و فجور کنی.

• یک‌عالمه فرصت داری تا از همه‌ی کاپیتان‌های ظالم و بقیه‌ی آقابالاسرهایی که زندگی‌ات را در ناوگان بازرگانی یا در نیروی دریایی سلطنتی به گند کشیدند، انتقام بگیری.



جناب کریستف کلمب، بعد از دریانوردی در سرتاسر اقیانوس اطلس در سال ۱۵۰۲، درحالی که خیلی مطمئن نبود کجا دارد می‌رود، اتفاقی از قاره‌ی آمریکای جنوبی سر درآورد و بعدش خیلی زود ناخداهای اسپانیایی‌اش دست به کار شدند...

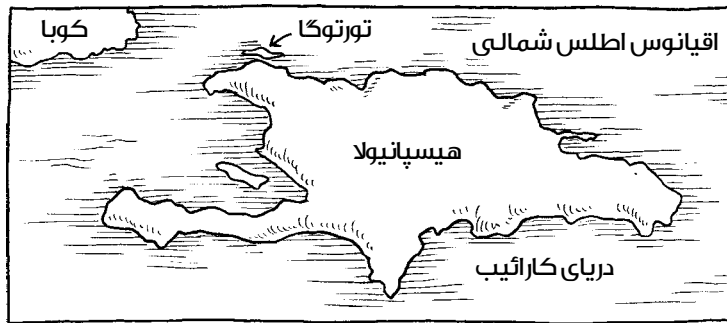


سه‌سوته دست به کار شکنجه‌دادن و کشت‌و‌کشتار و غارت شدند، درست مثل فاتحان قلدر و سنگ‌دل و حریص. در دهه‌ی ۱۶۰۰، کم‌وبیش کل آمریکای جنوبی را فتح کردند، کل مردم را به بردگی گرفتند، برای خودشان شهرهای پرزرق‌وبرق ساختند و کشتی‌های پر از طلا و نقره به اسپانیا فرستادند.

این طلاها و نقره‌ها برای دزدان دریایی - که به بوکانی‌ها معروف بودند - خیلی وسوسه‌انگیز بود. این ماجراجویان جنجالی که هیچ چیز جلودارشان نبود باید از آن عملیات پرزرق‌وبرق اسپانیایی‌ها چیزی نصیبشان می‌شد. تازه گذشته از این، کشورهای مثل انگلستان - که اغلب با اسپانیا در جنگ بودند - با این کار بوکانی‌ها حال می‌کردند و آن‌ها را تشویق می‌کردند.

بوکانی‌ها

اولین بوکانی‌ها برده‌ها و خدمتکارهای فراری‌ای بودند که در سواحل شمالی هیسپانیولا و جزیره‌ی تورتوگا مستقر شده بودند.



خیلی زود همه‌جور آدم گردن‌کلفتی از جمله خلاف‌کارهایی که تحت تعقیب بودند، ملوان‌هایی که از کشتی‌شان بیرون انداخته شده بودند و پناهندگان سیاسی، بهشان ملحق شدند.

این آدم‌های قلدر و خشن برای اینکه زنده بمانند شروع کردند به شکار خوک‌ها و گاوهای وحشی که در جنگل‌های استوایی پرسه می‌زدند. طولی نکشید که یاد گرفتند به روش سرخ‌پوست‌های بومی آن منطقه از «بوکان» برای نگهداری گوشت استفاده کنند و درنهایت برای همین معروف شدند به بوکانی‌ها. اگر تصمیم‌گرفتی از دست ارباب‌های ظالمت فرار کنی و زندگی آزاد

۱. وسیله‌ی ساده‌ی چوبی که از آن برای خشک کردن گوشت روی آتش استفاده می‌کردند.

خام و نمک سود بعد از چند روز یا چند هفته خراب نمی‌شود. تازه می‌توانی چربی گوشت را به ملوان‌ها بفروشی که می‌توانند برای چرب کردن کل بدن‌های کشتی‌هایشان از آن استفاده کنند.

۷. و در آخر، برای اینکه قوی بمانی، بعضی وقت‌ها دست از شغل توأم با خون و خون‌ریزی‌ات بردار و مغز خوش‌مزه‌ی استخوان حیواناتی را که داری قصابی می‌کنی بمک، درست همان طور که بوکانی‌ها این کار را می‌کردند.

دزدان دریایی بوگندو

بهداشت شخصی برای بوکانی‌ها مسئله‌ی مهمی نبود. علی‌رغم اینکه ماه‌ها دم آتش‌های بوگندویی که پوست و استخوان حیوانات را می‌سوزاند، وول می‌خوردند و گوشت‌های خون‌آلود را تکه‌تکه می‌کردند و گله‌گله حشرات گزنده بهشان یورش می‌بردند، و تازه در آن آب‌وهوای حساسی گرم و شرجی، به ندرت به خودشان زحمت می‌دادند حمام کنند یا لباسشان را بشویند. در نهایت، سرووضع یک بوکانی معمولی چنین چیزی بوده و چنین بویی می‌داده...



و ماجراجویانه‌ای در یک جزیره‌ی استوایی داشته باشی که در آن خبری از بهداشت شخصی هم نیست، محض احتیاط از ما یاد بگیر چطوری از بوکان استفاده کنی:

۱. یک گاو را بکش. بهترین راهش این است که با تفنگ یا تیروکمان کلکش را بکنی (به جای اینکه به سادگی مشت بزنی تو صورتش یا سعی کنی با دست‌های خالی خفه‌اش کنی).

۲. گاو را اوراق کن (در واقع یعنی تکه‌تکه‌اش کن).



۳. چهارچوبی از چوب‌های سبز، که فرانسوی‌ها به آن بوکان می‌گویند، بساز.

۴. زیر چهارچوبی که ساختی آتش کوچکی درست کن و آن را با استخوان و پوست حیوانات روشن نگه دار.

۵. گوشت گاو پوست‌کنده را روی بوکان قرار بده و مرتب آن‌ها را این‌ور و آن‌ور کن تا میکروب‌هایش از بین بروند. این کار به آن معنی نیست که حالی به حیوان داده باشی، بلکه می‌خواهی با دود آتش گوشت را خشک کنی تا فاسد نشود.

ای‌ول، تاریخ انقضاض فوریه‌ی ۲۰۰۸ است!



۶. تکه‌های گوشت را بچه‌بچه کن و به کشتی‌هایی که از راه می‌رسند بفروش. می‌توانی برای هر صد تکه از این غذای باارزش، شش چوق بگیری که برای سیرکردن ملوان‌هایی که در سفرهای طولانی‌اند عالی است، بیشتر به خاطر اینکه این غذا مدت‌ها دوام می‌آورد و مثل غذاهای

تظریهٔ کرمیت خاص
(سرعت خوردن) × کتاب = دکتر هوپا
$$DrH = B \times V_e^2$$



هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی
دکتر هوپا، بخش علمی و فلسفی هوپا

